

# فلک

قاعده الواحد و پارادوکس «وحدت و کثرت» از  
دیدگاه ابن عربی و مایستر اکهارت

دکتر قاسم کاکانی

## چکیده:

عارف با شهود حق و در نتیجه ادراک فنای خویش و عالم معتقد است که غیر از حق که وجود مطلق است، چیزی وجود ندارد و ذات او از هر کثرت و تمایزی مبرا است. از سوی دیگر عارف با حس خویش (که منکر آن نیز نمی تواند باشد) کثرت را ادراک می کند. حال اگر واقعیت هستی یکی بیش نیست موضوع داوری عقل این می باشد که آیا کثرت واقعی است و وحدت ساخته و پرداخته ذهنی ما یا بالعکس.

قاعده الواحد و کیفیت پیدایش کثرت از وحدت مطلب دیگری است که مربوط به مقام و احدیت می باشد آنجا که اسماء و صفات پیدا شده و مظهر می طلبند. ابن عربی و اکهارت راه توجیه کثرت را توسل به اعیان ثابت می دانند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اینجاست که عقل به جمع‌بندی بین گزارش این دو عین و گزارش حواس می‌نشیند. چرا که واقعیت هستی یکی بیشتر نیست و هر دو گزاره فوق از نظر عقل، با هم نمی‌توانند صحیح باشند.<sup>۵</sup> آیا کثرت، واقعی و وحدت، ساخته و

دیدگاه ابن عربی و اکهارت\* در وحدت وجود با دوگانه انگاری<sup>۱</sup> و یگانه انگاری<sup>۲</sup> محض تفاوت کلی دارد. دوگانه انگاری خدا و خلق را در وجود مستقل می‌بیند بطوری که نسبت بین آن دو نایکسانی بدون یکسانی است. یگانه انگاری محض نیز نسبت بین خدا و خلق را یکسانی محض بدون نایکسانی می‌داند.<sup>۳</sup>

\*- مایستر اکهارت عارف بزرگ آلمانی و بقولی بزرگترین عارف مسیحی قرون وسطی (۱۳۲۸-۱۲۶۰) است که بخاطر گرایشهای وحدت وجودی از سوی کلیسا محاکمه و محکوم و آثارش توقیف شد.

اما در نظریه وحدت وجود، به قرائت ابن عربی و اکهارت، نسبت بین خدا و خلق یکسانی در نایکسانی است. عارف از یک طرف با شهود حق و در نتیجه ادراک فنای خویش و عالم، معتقد است که غیر از حق که وجود مطلق است چیزی وجود ندارد و ذات او از هر گونه کثرت و تمایزی مبرا<sup>۴</sup> است؛ و از سوی دیگر، همین عارف با حس خویش که منکر آن نیز نمی‌تواند باشد، کثرت را ادراک می‌کند. لذا عارف ذوالعینین است. با یک چشم وحدت را می‌بیند و با چشمی دیگر کثرت را؛ با یکی خلق کثیر را و با دیگری حق واحد را. این است که وحدت وجود صرفاً با یک گزاره، قابل بیان نیست و متشکل از دو قضیه است:

1-dualism

2-monism

۳- و.ت. استیس، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۵: ص: ۲۲۶.

۴- همان، ص: ۲۱۸.

۵- این درست به آزمایش معروفی می‌ماند که درباره خطای حواس انجام می‌شود. فرض کنیم که سه لیوان آب یکی گرم، دیگری سرد و سومی ولرم داشته باشیم. اگر انگشت دست راست را در لیوان آب گرم و انگشت دست چپ را در لیوان آب سرد فرو کرده مدتی نگه داریم و سپس هر دو انگشت را در آب ولرم فرو کنیم. انگشت دست راست آب لیوان سوم را سرد و انگشت دست چپ همان آب را گرم احساس می‌کند. حال این عقل است که بین آن دو به قضاوت می‌نشیند و چنین حکم می‌کند که چون یک آب واحد نمی‌تواند هم سرد باشد و هم گرم پس این قضیه باید به نحوی معقول حل شود. و آن اینکه آب لیوان سوم ولرم

۱- حق با خلق یگانه است.

۲- حق متمایز از خلق یعنی با آن یگانه و

یکسان نیست.<sup>۴</sup>

پرداخته ذهن ماست یا بالعکس، وحدت، واقعی و کثرت، خیال و پندار محض است، و یا اینکه یک شیء است که دارای دو جنبه است از یک جنبه، حق است و واحد و از جنبه‌ای دیگر، خلق است و کثیر؟<sup>۱</sup> و یا اینکه اساساً اندیشه یکسانی در نایکسانی همانا «وحدت ضدین» و «جمع نقیضین» و به اصطلاح، یک پارادوکس است؟<sup>۲</sup> بدین معنا که هر شیء هم واحد است و هم کثیر؛ عالم هم حق است و هم خلق؛ حق و خلق متمایز و در عین حال یگانه‌اند- اشیاء با یکدیگر یگانه و در عین حال از هم بیگانه‌اند. مسلم است که ظاهر این قرائت از وحدت وجود، که همه واقعه‌های جهان که کثیرند، در عین حال یکی بیش نیستند، خود متناقض و پارادوکسیکال است.<sup>۳</sup>

بنابراین، عقل در اینجا خود را با دو مسأله مواجه می‌بیند. اول داوروی بین گزارش شهود مبنی بر وحدت هستی و گزارش احساس دال بر کثرت آن. دوم توضیح و تبیین صدور کثرت از ذات خداوند که واحد علی الاطلاق است و هیچ کثرت و تمایزی در آن راه ندارد.

## ۲- پارادوکس‌ها (متناقض نماها)

همانطور که گفتیم عقل در جمع بین کثرت و وحدت بر مبنای وحدت وجود، خود را با دو گزاره مواجه می‌بیند که جمع بین آنها جمع بین

ضدین، بلکه جمع بین نقیضین است. این تضاد و یا تناقض به صورت مختلف خود را در اندیشه وحدت وجود نشان می‌دهد. به تعبیر بعضی از محققان<sup>۴</sup> می‌توان این تضاد یا تناقض را در چهار پارادوکس خلاصه کرد:

الف- پارادوکس وحدت وجود: خدا و جهان هم یکسانند و هم نایکسان.

ب- پارادوکس خلأ و ملاً: واحدی که خداست هم دارای کیفیات است و هم بلاکیف است. هم مشخص است و هم نامت مشخص. هم ایستاست و هم پویا.

ج- پارادوکس انحلال فردیت: هویت من عمو می‌شود و در عین حال برجا می‌ماند.

د- پارادوکس تجربه عرفان آفاقی: اشیای

است. حال در اینجا نیز سؤال این است که کدام ادراک درست است. آیا هستی واحد است و یا کثیر، چرا که عقل جمع بین آن دو را، حداقل در نظر اول، محال می‌داند.

3-Toshihiko Izutso, "An Analysis of Wahdat at-Wujud" in *The concept and Reality of Existence*, TOKYO, 1971, p:45.

۴- و. ت. استیس، پیشین، ص: ۲۱۹.

1-Michael Levine, *pantheism*, london, Routledge, 1994, p:17, note:3.

۴- و. ت. استیس، پیشین، ص: ۲۶۴.

اگر در عالم هستی تنها یک وجود تحقق داشته باشد و اگر کثرت و وحدت هر دو، واقعیت داشته باشند، گریزی از پارادوکس وحدت و کثرت نیست.

محسوس هم یکسان اند و هم متمایز.

### ۳- پارادوکس وحدت و کثرت

این پارادوکس با پارادوکس ظهور و بطون نزدیک است. مآل هر دو پارادوکس یکی است. حق در مرتبه غیب الغیوب که همان باطن است دارای وحدت محض می باشد. در مرتبه ظهور است که کثرت پیدا می شود. پس این سؤال که حق و خلق واحدند یا کثیر به همان مسأله ظهور و بطون بازمی گردد.<sup>۲</sup>

اگر در عالم هستی تنها یک وجود تحقق داشته باشد و اگر کثرت و وحدت هر دو، واقعیت داشته باشند، گریزی از پارادوکس وحدت و کثرت نیست. یعنی منشأ وحدت و منشأ کثرت یک چیز بیشتر نیست. به قول ابن عربی:

همه از یک عین نشأت می گیرند بلکه همه عین

واحد و عبود کثیرند.<sup>۳</sup>

پارادوکس دوم که خود چند جنبه دارد بیشتر مربوط به تصویری است که عرفا از خدا ارائه می دهند. در اینجا سخن بر سر این است که خدای عرفان که واحد، مطلق، بی تمایز و غیرمتشخص است چگونه صفاقی را می پذیرد که متضمن نوعی تشخیص و انسانوار بودن است. چگونه این صفات متعدد نظیر رحمانیت، حکمت، قدرت و علم با ساحتی که تمایز و ترکیب در آن راه ندارد سازگار است. در پارادوکس دوم این مسأله نیز نهفته است که چگونه در ساحتی که ساکت و ساکن و ایستاست، حرکت و تغییر و دگرگونی پیدا می شود. جنبه اخیر در آثار عرفای مسیحی بیشتر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است ولی دو جنبه قبلی غالباً مضمراً است.<sup>۱</sup> بنابراین، پارادوکس دوم صرفاً مربوط به حق است ولی سه پارادوکس دیگر حق و خلق، هر دو را شامل می شود. رویکرد ابن عربی و اکهارت را به این پارادوکس ها باید با تفصیل بیشتری بررسی کرد. ولی در اینجا تنها به یک پارادوکس از دیدگاه آنان می پردازیم.

۱- همان.

2-Toshihiko Izutso, *sufism and Taoism*, Berkley university, california press, 1983.

۳- فصوص الحکم، تعلیقات ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶.

ابن عربی و اکهارت راه توجیه کثرت را توسل به اعیان ثابتة می دانند که به وجود خداوند موجودند نه به ایجاد او؛ و به بقای او، و نه ابقای وی، باقی می باشند و موجب پیدایش کثرت می شوند.

وحدت و کثرتی که در این عالم می بینیم تجلی وحدت و کثرتی است که در ساحت ربوبی وجود دارد؛ وحدت ذات و کثرت اسماء و صفات. و بنا به وحدت ظاهر و مظهر به این نتیجه می رسیم که در سرای هستی غیر از یک وجود موجود نیست که در عین حال، هم واحد است و هم کثیر. به قول ابن عربی: "در وجود غیر از واحد کثیر چیزی نیست."<sup>۱</sup>

کثرت را توسل به اعیان ثابتة می دانند که به وجود خداوند موجودند نه به ایجاد او؛ و به بقای او، و نه ابقای وی، باقی می باشند و موجب پیدایش کثرت می شوند. به قول ابن عربی: "خدا خودش راه جعل موصوف کرده است. پس هر چیز به وجود متصف باشد به حق متصف است. در وجود غیر از خدا نیست. وجود عین واحدی بیش نیست و غیر از اعیان [ثابتة] به آن کثرت نبخشیده اند. پس او واحد کثیر است."<sup>۲</sup>

در اینجا و در عالم کثرت، ویژگی عارف مشاهده وحدت در کثرت است و هرگاه از این نشئه خارج شد و به وحدت غیب راه یافت هنرش یافتن کثرت در وحدت خواهد بود. به قول یکی از محققان: "عرفا واحدی تمایز (= احدیت) را بصورت موجودی می یابند که به خود تمایز می بخشد. نامتایز خود را متایز می گرداند. واحد خود را به کثیر تقسیم می کند. قوه خود را فعلیت می بخشد."<sup>۳</sup>

۴- قاعده الواحد و چگونگی پیدایش کثرت از وحدت: از مسائل مهمی که از دیرباز برای همه فلاسفه ای که مبدأ جهان را واحد می دانند مطرح بوده این است که چگونه از این واحد که از جمیع جهات بسیط است امور کثیر صادر می شود و جهان هستی با همه تنوعش شکل می گیرد. قاعده معروفی بین فلاسفه مطرح شده است که: "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد". از واحد از جمیع جهات بجز شیء واحد صادر

در همینجا به سؤال مهم دیگری برمی خوریم و آن کیفیت پیدایش کثرت از وحدت است که مربوط به مقام احدیت می باشد. آنجا که اسماء و صفات پیدا شده و مظهر می طلبند. ابن عربی و اکهارت راه توجیه

۱- الفتوحات، ج: ۳، ص: ۴۲۰.

۲- و. ت. استیس، پیشین، ص: ۱۸۶.

۳- الفتوحات، ج: ۳، ص: ۳۹۲.

نی‌شود.<sup>۱</sup>

می‌شود و در نتیجه آن را درباره خدا و افعال او صادق نمی‌بیند. زمانی نیز با پیش کشیدن پارادوکس وحدت و کثرت، معتقد است که این قاعده در طوری که ورای طور عقل است، راه ندارد. اکهارت نیز اصل قاعده را می‌پذیرد ولی در مورد آن واحدی که از خدا صادر می‌شود مناقشه می‌کند و آن را عقل اول نمی‌داند. عمده اشکالات ابن عربی و اکهارت را بر این قاعده و بر نحوه تبیین آن توسط ابن سینا، می‌توان بصورت زیر خلاصه کرد.

۴-۱- صادر اول نه عقل اول بلکه کل هستی است- ابن عربی گاه قاعده الواحد را می‌پذیرد و قبول دارد که از خدا جز موجودی واحد صادر نمی‌شود لیکن آن واحدی را که بی واسطه از خدا صادر می‌شود کل عالم می‌داند. یعنی عالم از یک نوع وحدت برخوردار است که زیر پوشش نفَسِ رحمانی یا حق مخلوق به قرار دارد. چنانکه گذشت، از نظر ابن عربی، خدا "واحد کثیر" است. یعنی دارای کثرت در وحدت است که همان کثرت اسماء و صفات می‌باشد. عالم نیز در عین کثرت، واحد است که می‌توان آن را "کثیر واحد" دانست که دارای وحدت در کثرت می‌باشد و بنا به پارادوکس وحدت حق

ابن سینا با پذیرش این قاعده، نظام طولی عالم را چنین تصور می‌کند که از خدای تعالی که واحد بسیط علی الاطلاق است، عقل اول صادر می‌شود که آن هم واحد بسیط است. لیکن این عقل اول دارای جهات چندگانه است؛ مثلاً، ممکن بالذات است، واجب بالغیر است، خودش را تعقل می‌کند، علتش را نیز تعقل می‌کند و ... به اعتبار هریک از این جهات، از عقل موجودی صادر می‌شود که در رأس آنها عقل دوم است. عقل دوم نیز دارای جهات متعددتری است که به واسطه آنها موجودات بیشتری از او صادر می‌شود که از جمله آنها عقل سوم است و همینطور این ترتیب ادامه پیدا می‌کند تا عقول عشره و افلاک تسعه تکمیل شود. از آن به بعد در عالم تحت القمر کثرتهای عرضی پدید می‌آیند.<sup>۱</sup>

اما از دیدگاه عرفانی که به وحدت وجود قائلند و پارادوکس وحدت و کثرت را نیز پذیرفته‌اند، چنین تصویری از پیدایش کثرت توجیه پذیر نیست بلکه شرک محسوب می‌شود. از ظاهر سخنان ابن عربی چنین برمی‌آید که گاه اصل قاعده الواحد را می‌پذیرد لیکن معتقد است که ذات خداوند از این قاعده، خروج موضوعی دارد. گاه اصل قاعده را منکر

۱- ابن سینا، الهیات شفا، مقاله نهم فصل چهارم و پنجم.

اکهارت نیز قاعده الواحد را قبول دارد لیکن آن واحدی را که از خدا صادر می‌شود نه یک وجود متفرد چون عقل اول ابن سینا، بلکه کل هستی می‌داند که کثیر واحد و دارای وحدت در کثرت می‌باشد.

کل هستی می‌داند که کثیر واحد و دارای وحدت در کثرت می‌باشد.<sup>۲</sup> چنانکه می‌گوید: "درست است که از واحد همواره و بدون واسطه تنها واحد صادر می‌شود، اما واحدی که از خداوند صادر می‌گردد خود جهان است که به عنوان یک کل دارای اجزای بی واسطه از خدا صادر می‌شود. خدا نیز که در وجود، حیات، علم و فعل واحد است به اعتبار مُثَل<sup>۳</sup> کاملاً کثیر می‌باشد."<sup>۴</sup>

و خلق، این "کثیر واحد" تجلی همان "واحد کثیر" است. کثرت آن ناشی از کثرت اسماء و صفات خداوند، و وحدت آن ناشی از وحدت ذات اوست. چنانکه خود ابن عربی می‌گوید: «عالم با حد و حقیقت خویش منفصل از خداوند است. پس از عین واحدی هم منفصل است و هم متصل. زیرا در عینش متکثر نیست هر چند احکامش متکثر است. چرا که این احکام، نسبت‌ها و اضافاتِ عدمی هستند که معلوم [خداوند] است.

۱- الفتوحات، ج: ۳، ص: ۳۲۵.  
در جای دیگر معتقد است که اگر در عالم ربوبی کثرتی وجود نمی‌داشت در عالم ناسوت نیز کثرتی یافت نمی‌شد. چنانکه می‌گوید: "اگر کثرت در واحد نبود جز واحد چیزی در کار نبود و عالم قبول قسمت نمی‌کرد و در حالی که قبول قسمت کرده است پس: نیست الا واحد کثیر / امور به مثل این شهادت می‌دهند." (الفتوحات، ج: ۳، ص: ۴۸۵)

2-Bernard McGinn, "Do christian. platonists Really Believe in creution?" in *God and creation*, Notre Dame, 1990.

3-ideal reasons

4-Meister Eckhart *The Essential Sermons*,

پس عالم به صورت حق خارج شده است. بنابراین، از واحد جز واحد صادر نشده است که همان عین ممکن است و کثرت، یعنی احکام ممکن، نیز، جز از کثرت صادر نشده که همان احکامی است که به حق منسوبند و از آنها به اسماء و صفات تعبیر می‌شود. کسی که به عالم از حیث عینش نگاه کند، قائل به احدیت آن است؛ و کسی که به آن از حیث احکامش بنگرد، قائل به کثرت در عین واحد است. در مورد حق نیز همینطور است. پس او واحد کثیر است.<sup>۱</sup>

اکهارت نیز قاعده الواحد را قبول دارد لیکن آن واحدی را که از خدا صادر می‌شود نه یک وجود متفرد چون عقل اول ابن سینا، بلکه



بنابراین، او نیز مانند ابن عربی، عالم را دارای وحدت در کثرت و خدا را دارای کثرت در وحدت می‌داند. کثرت عالم از دیدگاه او ناشی از کثرت خداوند است، و وحدت آن ناشی از وحدت او. در اینجا اکهارت با همه احترام و عظمتی که برای ابن سینا قائل است، دیدگاه وی را در مورد قاعده الواحد و سلسله عقول عشره نمی‌پذیرد:

“یکی از مسائل غامضی که همواره متفکران را تا به امروز آزرده، این است که چگونه از واحد بسیط که خدا باشد، بدون واسطه امکان صدور کثرت وجود دارد. عده‌ای چون ابن سینا و پیروانش گمان می‌کنند که خدای تعالی عقل اول را ابتداءً و بی واسطه می‌آفریند و آنگاه سایر اشیاء به ترتیب از عقل اول بوجود می‌آیند. جمعی نیز می‌گویند که کل عالم به عنوان مجموعه‌ای واحد - چنانکه نام آن یعنی universe به معنای واحد است - ابتداءً و بی واسطه از واحد بسیط بوجود می‌آید. این سخن درست و متناسب است. چرا که همانطور که خدا از نظر وجودی، از هر جهت واحد، ولی در صفات، کثیر است، عالم نیز یک واحد است ولی اجزاء و اشیای آن متنکثرند. بنابراین، چیزی که واحد و دارای اجزای کثیر است از خدای واحدی که دارای صفات کثیر می‌باشد صادر شده است.”<sup>۱</sup>

۴-۲- خدا واحد از جمیع جهات نیست -

اشکال قبل را بدین صورت نیز می‌توان تقریر کرد که قاعده الواحد قاعده‌ای پذیرفته شده است ولی واحدی که از هر جهت واحد و هیچ جهت کثرتی نداشته و در عین حال منشأ چیز دیگری باشد، مصداق ندارد. چرا که ذات خدا که واحد علی الاطلاق و واحد و بسیط محض است علت هیچ چیز نیست؛ و در مرحله اسماء و صفات است که خدا منشأ عالم می‌باشد؛ و در این مرحله نیز، در عین وحدت، دارای کثرت است. پس قاعده الواحد به هیچ وجه دارای مصداق و تحقق خارجی نیست. این است که ابن عربی می‌گوید:

“از واحدی که از جمیع جهات واحد باشد، غیر از واحد صادر نمی‌شود ولی آیا کسی با این صفت وجود دارد. این مسأله از نظر شخص منصف محل نظر است.”<sup>۲</sup>

به هر حال، اگر بخواهیم از یک طرف، خدا را واحد بدانیم و به وحدت وجود قائل باشیم، و

New York, paulist press, 1986.p:87.

1-Meister Eckhart, Teacher and Preacher, New York, paulist press, 1986.p:153-4.

۲- الفتوحات، ج: ۱، ص: ۴۲.

از طرف دیگر، قاعده‌الواحد را در مورد خدا صادق ندانیم، دچار تناقض و پارادوکس می‌شویم که فهم آن فراتر از طور عقل است. به قول ابن عربی:

«در حکم عقل از واحد بجز واحد صادر نمی‌شود. اما احدیت حق که کثرت از آن صادر می‌گردد از این حکم بیرون است؛ زیرا احدیت حق خارج از حکم عقل و طور آن است. پس آن احدی که موضوع حکم عقل [در قاعده‌الواحد] می‌باشد، آن است که جز واحد از آن صادر نمی‌شود. در حالی که احدیت حق تحت این حکم نیست. چگونه ممکن است که

کسی که حکم را خلق کرده خود تحت آن حکم قرار گیرد.»<sup>۱</sup>

۳-۴- قاعده‌الواحد هیچ مصداق و موضوعی ندارد لذا می‌توانیم آن را کنار نهیم - همانطور که گفتیم فلاسفه قاعده‌الواحد را در بیان نظام طولی عالم و ترتب کثرت بر وحدت و نیز در بیان کیفیت افعال خداوند مورد بحث قرار داده‌اند. موضوع قاعده‌الواحد نیز واحدی است که از جمیع جهات واحد باشد که آن هم جز خداوند هیچ نیست. حتی عقل اول که بعد از خداوند، بسیط‌ترین موجودات می‌باشد نیز، از هر جهت واحد نبوده و دارای جهات متعدد است. حال عارفی که به درجه و منزلی برسد که در آن، "واحد کثیر" را شهود نماید، ملاحظه

می‌کند که "کثیر واحد" از او سر می‌زند یعنی از واحد، کثیر صادر می‌شود:

«در این منزل از علم، علم صدور کثیر از واحد یعنی احدیت کثرت قرار دارد نه احدیت واحد.»<sup>۲</sup>

لذا وقتی قاعده‌الواحد درباره‌ی خدا موضوعیت نداشته باشد و واحد از جمیع جهات نیز که موضوع این قاعده است به زعم فلاسفه تنها خدا باشد، پس اصل قاعده را می‌توان از نظر تحقق خارجی منکر شد. این است که ابن عربی می‌گوید:

«در عالم کسی را جاهل تر از آنکه می‌گوید از واحد غیر واحد صادر نمی‌شود، نمی‌شناسم.»<sup>۳</sup>

وی برای اینکه این مسأله را به ذهن نزدیک کند که از واحد می‌تواند کثرت سرزند مثال جالبی می‌زند. مرکز دایره یک نقطه است که در آن هیچ جزء یا جهت متعددی که باعث کثرت آن شود نمی‌توان یافت. چرا که از هر جهت بسیط است. لیکن از همین مرکز، شعاعهای مختلفی را به محیط دایره می‌توان رسم کرد که هریک با دیگری متفاوت است. این اشعه از تقابل مرکز دایره با نقاطی حاصل

۱- همان، ج: ۲، ص: ۳۱.

۲- همان، ج: ۳، ص: ۵۰۵.

۳- همان، ج: ۱، ص: ۷۱۵.

می‌شوند که بر روی محیط دایره قرار دارند. و هر کدام از این تقابلها غیر از تقابلهای دیگر است. اما این کثرت نسبت‌ها و اضافات هیچ کثرتی را در نقطه مرکزی بوجود نمی‌آورد:

"نقطه مرکزی با کثرت خطوطی که از آن خارج می‌شود کثیر می‌گردد. آن نقطه با تمام ذات [ونه با جزء ذات] خویش مقابل هر نقطه از محیط قرار دارد. زیرا اگر تقابل با هر نقطه از محیط غیر از تقابل با نقطه دیگر بود، نقطه مرکزی منقسم می‌شد و دیگر واحد نمی‌بود؛ در حالی که واحد است. پس با تمام ذات خود مقابل با تمام نقاط، با همه کثرتشان، قرار دارد. پس، از واحد، کثرت ظاهر شد بدون اینکه خودش کثیر شود. این امر قول کسانی را که می‌گویند از واحد جز واحد صادر نمی‌شود ابطال می‌کند."<sup>۱</sup>

۴-۴- فرق گذاشتن بین خدای تعالی و صادره متویر  
اول، در عدم جواز صدور کثرت و یا جواز آن بدون فارق است - این اشکال مبنی بر این است که حکماء از یک سو صدور کثرت را از خدای تعالی، که واحد از جمیع جهات است، ممکن ندانسته‌اند - اما از سوی دیگر، برای صادر اول جهاتی را برشمرده‌اند که بر طبق آن جهات، صدور کثرت را از صادر اول، که خود واحد است، ممکن شمرده‌اند. حال آنکه جهاتی که آنان برای صادر اول برشمرده‌اند، جهاتی هستند اعتباری که نمی‌توانند باعث پیدایش

هیچ کثرتی در ذات صادر اول شوند. به علاوه، چرا همین جهات را در خود خدا که واقعاً دارای اسماء و صفات کثیر است، قائل نباشیم. این است که ابن عربی ضمن انتقاد از فلاسفه و بسا توجه به تحلیل ابن سینا از قاعده الواحد می‌گوید:

"حکما در مورد صادر اول که از واحد صادر شده است، از یک طرف گفته‌اند که واحد است، و از سوی معتقدند که از همین واحد، کثرت صادر شده است. پس ناچار شده‌اند وجوه متعددی را در صادر اول اعتبار کنند که مجوز صدور کثرت از او باشد. اما نسبت این وجوه به صادر اول همان نسبت اسماء الاهی به خداوند است. ... پس همچنان که برای کثرت، احدیتی است که احدیت کثرت نامیده می‌شود، برای واحد نیز، کثرتی است که کثرت واحد

نام دارد. پس او واحد کثیر و کثیر واحد است."<sup>۲</sup>  
۴-۵- طبق قاعده الواحد، خدا نسبت به بعضی از اشیاء قریب نیست - مطابق قاعده الواحد، به تقریر ابن سینا، عقل اول به خداوند نزدیکتر از سایر موجودات است و این با نظریه وحدت وجود که خداوند را به همه موجودات قریب و بلکه عین همه موجودات می‌داند،

۱- همان، ج: ۱، ص: ۲۶۰.

۲- همان، ج: ۴، صص: ۲-۲۳۱.

سازگار نیست. از دیدگاه ابن عربی، هر موجودی وجهی خاص به خداوند دارد که خاص خود اوست و از آن وجه، بی واسطه با خداوند در ارتباط است و از او قبول فیض و تجلی می‌کند. لذا قاعده الواحد را می‌توان در رابطه خدا و تک تک موجودات نیز، صادق دانست نه فقط در ارتباط بین خدا و عقل اول. یعنی هر موجودی مستقیماً و بی واسطه تجلی خداست و کثرت موجودات نیز هیچ کثرتی را که با وحدت خدا منافات داشته باشد، در ذات او ایجاد نمی‌کند. به قول ابن عربی:

"خدا به هر موجودی وجهی خاص دارد. زیرا او سبب هر موجودی است. هر موجودی نیز واحد است

و کثیر نیست. پس از واحد جز واحد صادر نشده است. زیرا او در احدیت هر واحدی است... معنای

"لا یصدر عن الواحد الا واحد" نیز همین است. اگر همه عالم از خدا صادر شود جز واحد از او صادر

نشده است. پس او با هر واحدی از حیث احدیتش همراه است. این امر را جز اهل الله درک نمی‌کنند.

حکما آن [قاعده الواحد] را به طریق دیگری

می‌گویند، و این از مواردی است که در آن به خطا افتاده‌اند.<sup>۱</sup>

اکهارت نیز با الهام از کتاب مقدس، و مطابق دیدگاه عرفانی خود، تحلیل امثال ابن سینا را در ترتیب صدور سلسه مراتب هستی از خدا، که بر طبق آن بعضی از اشیاء از بقیه، به خدا نزدیکتر باشند، نمی‌پذیرد. چنانکه می‌گوید:

"پست ترین موجودات همان نسبتی را با خدا دارند که شریفترین آنها. لذا کتاب مقدس می‌گوید: اگر به آسمان (بهشت) صعود کنیم تو آنجا هستی و اگر به جهنم سقوط نمایم تو آنجا حاضری"

(مزامیر: ۱۳۸/۸) و این بر خلاف دیدگاه ابن سینا و دیگران است که می‌گویند در ابتدا خدا عقل اول را

آفرید و سپس بواسطه آن، سایر چیزها را. [چنین نیست بلکه] همه اشیاء وجود خودشان را بی واسطه

و بطور مساوی از خدا دریافت می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱- همان، ج: ۲، ص: ۴۳۴.

2-The Essential Sermons, pp:89-90.

